

متن پرسش

سلام: جلسه دوشنبه این هفته شما را گوش کردم. سئوالی که دارم اگر انسان خودش رو در معانی یافت کرد و معانی ملکوتی یا معقولند، پایین تر از این حالت زمین و طبیعت و یومیه است و کار و همسر و خانواده و روابط اجتماعی. این مسائل دون چی میشن؟ چرا من هرگز نمیتونم بدانم مثلا فردا وظیفه ام از صبح تا شام چیست؟ من اصلا نمی‌دونم جایگاه روزمرگیم چیه؟ خلع من رو فرا گرفت! فردا پول از کجا می‌خواد برام بیاد، کجا باید برم برش دارم؟ چطور باید با تک تک آدم‌ها برخورد کنم؟ اینها چی میشن؟ مثلا رهبر انقلاب از کجا می‌دوانند باید رمان بخوانند، مدارا بخوانند، با کدام اراده با کدام زمان منظم با کدام حافظه دریابند اصلا معنیه روزمرگیم رو بالکل گم کردم. نمی‌دونم با کی برم با کی نرم، اینها پدر مادر من، دوستم دارند همه اینها یک نوع نگاه عاقلانه است به همه ریز مسئله های دنیا. عقلم حیرانه و قلبم هنوز او نداده کیه و حتی نمیدونه باید صبر کنه فقط می‌دونه باید صبر کنه! چه وضعی افتادم ولی آنقدر می‌دانم من حتی بدنم هم گرفتار بلایا بوده پس باید نیازمند باشه و خدا هر نیازمندی رو پاسخ گو است. گویا خاطر می‌گه باید یک صوری دمیده شه تا همه توهم ها فرو بریزه و قلب با خود در کنار همه با زندگی روزانه باشه! آیا قلب از تن جدا میشه و می‌تونه با خود تن واقعیش باشه هرچند بدن هم یک تنه و روح خودش رو داره و روح تن من نمیدونه کیه.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به ما فرموده‌اند: «ره چنان رو که رهروان رفتند» و در میدان زندگی و فعالیت باید حضورمان طوری باشد که در وصف آن فرموده‌اند: «دست در کار، و دل با یار». و این است راز وسعت یافتن انسان‌ها. موفق باشید